

نصر متأخر، نصر اسلام گرا

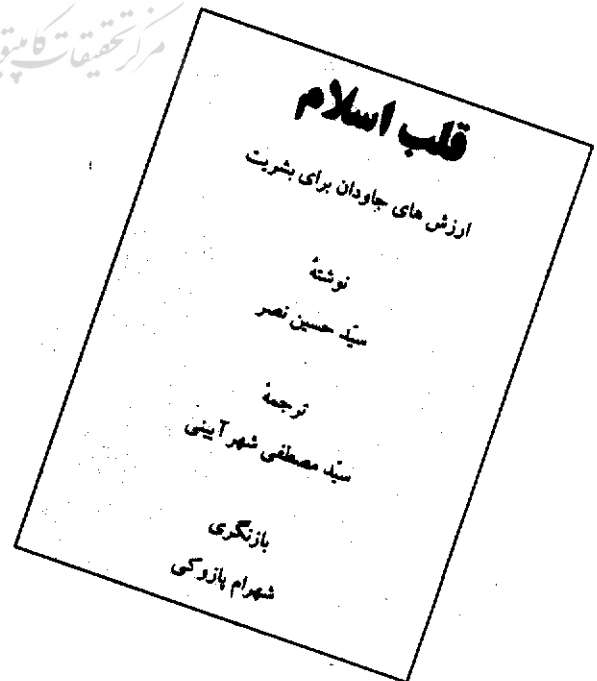
(قوانتی رادیکال از اندیشه های حسین نصر بعد از
یازدهم سپتامبر با تاکید بر کتاب قلب اسلام)

حبیب الله بابایی

مقدمه
یأس و ناامیدی از جریان سکولار و بن بست های معنوی و معرفتی در آن، جریان سنت گرای عرفانی (جریان گنون تا نصر) را که هم به لحاظ معرفتی و فلسفی توانمند است و هم از جهات معنوی و عرفانی مایه های درخوری دارد و هم این که چالش های جدی ای را پیش روی عقلانیت مدرن قرار داده است برای عموم فرهیختگان و دانش آموختگان، دارای اهمیت ساخته است. تفکر عرفانی حسین نصر با توجه به وجهه شرقی اش و آشنایی وی با فرهنگ ایرانی و دلبستگی به آن، جایگاه درخور توجهی در ایران یافته است.

آنچه تا به حال از حسین نصر گفته و شنیده شده، آثار ایشان نیز غالباً در آن تمرکز داشته است، ابعاد طریقتی و معنوی اسلام و تأکید بر ابعاد باطنی دین بوده است. علی رغم تلاش گسترده نصر در دفاع از اندیشه اسلامی و نقد عقلانیت مدرن تا به حال چهره ای عبوس و برآشفته از وی در برابر مدرنیته و غرب، ظاهر نگشته بود. حادثه سپتامبر به جای آن که صیغه محافظه کاری نصر را بیشتر کند و روحیه دفاع از اسلام را زیر فشار بسیار سهمگین رسانه ای در تخریب و توهین چهره اسلام از ایشان بستاند و وی را به گوشه شرم و حقارت بکشاند، از او نصری انقلابی و رادیکال در دفاع از اسلام و نقد مدرنیته می سازد. او نه فقط از آرمان اسلامی خود عقب نمی نشیند، بلکه از یک سو نسبت های ناروای غربی ها به اسلام را شایسته خود غریبان می داند و مدعیات دروغین غرب را در دفاع از آزادی و حقوق بشر برملا می کند و از سوی دیگر رندانه ابعاد فقهی و عرفانی اسلام را بیان کرده، بی هیچ واهمه ای از ابعاد سیاسی و جهادی دین، دفاعی عقلانی و عرفانی ارائه می دهد.

نصر در کتاب قلب اسلام به این مقدار قناعت نمی کند. او با دفاع از استقامت مسلمانان در برابر غرب، گامی جلوتر نهاده



قلب اسلام، ارزش های جاودان برای بشریت. سید حسین نصر، ترجمه سید مصطفی شهرآیینی، بازنگری شهرام بازوکی، تهران، نشر حقیقت ۱۳۸۳، ۴۲۴ ص، رقی.

داشت. چنین نگرشی به ظاهر و نسبت آن با باطن، نصر را علی‌رغم تمایلات قلبی او، به ابعاد ظاهری دین - حتی در ابعاد خشن آن که به مزاج عقلانیت مدرن هم خوش نمی‌آید - سوق داده است.

۲. اهمیت کتاب قلب اسلام

این کتاب از جهات متعددی دارای اهمیت است. زمان تألیف این کتاب از سوی نصر، خود این کتاب را خواندنی و جذاب نموده است. بعد از یازدهم سپتامبر همواره این مسأله مطرح بود که اسلام سنت‌گرای عرفانی که حسین نصر از آن دفاع می‌کند با اسلام بنیادگرا - در اصطلاح غربی آن - چه تناسبی دارد؟ آیا اندیشه‌های سنت‌گرایان در دفاع از ادیان و مطلق‌بینی در آن، زمینه‌ساز جریان بنیادگرایی نیست؟^۱ آیا نمی‌توان گفت که اساساً برخی از پشتوانه‌های نظری بنیادگرایان برخاسته از آموزه‌های سنت‌گرایان است؟ پاسخ به این سؤال‌ها آن هم از سوی نصر که در ایران معاصر جای پای هم دارد شنیدنی است و بی‌شک در تلقی نسل امروز از اسلام مدرن هم بسیار اثرگذار خواهد بود.

اهمیت دیگر این کتاب در ویژگی‌های ممتازی است که این کتاب را از آثار دیگر حسین نصر جدا می‌کند. این کتاب که برای دفاع از اندیشه اسلامی و تفاوت آن با تفکر بنیادگرا - البته در اصطلاح حسین نصر^۲ - نوشته شده است از فخامت، صراحت، جامعیت و روانی و آسانی (برخلاف برخی دیگر از آثار وی که فهم آن بسیار دشوار می‌نماید) شایان توجهی برخوردار است. نصر در این کتاب توانسته است در صفحاتی اندک، ابعاد اعتقادی، سیاسی، اخلاقی - عرفانی و حقوقی - فقهی اسلام را

۱. حسین نصر در برخی از آثار خود ریشه انحصارگرایی ادیان را امری الهی می‌داند، وی در این باره می‌گوید: «انحصارطلبی یک دین نشانه‌ای از منشأ الهی داشتن آن است و علامت این است که آن دین در «مطلق» ریشه دارد و نشان این است که به خودی خود شیوه کامل برای زندگی است» (آموزه‌های صوفیان از دیروز تا امروز، ص ۱۹۱).

۲. گفتنی است که حسین نصر بنیادگرایی در اصطلاح رایج را واژه‌ای منفی و انگیز سیاسی می‌داند که غربی‌ها آن را برای کوبیدن مسلمانان جعل کرده‌اند. در اصطلاح نصر بنیادگرایی به برخی از جنبش‌هایی اطلاق می‌شود که بدون توجه به شرایط جهاد و مبارزه و دفاع از منظر اسلام، دست به عملیات تروریستی می‌زنند. در این اصطلاح مقاومت فلسطینی‌ها، چچنی‌ها، بوسنیایی‌ها ذیل این عنوان از بنیادگرایی (در اصطلاح حسین نصر) قرار نمی‌گیرد. به بیان واضح‌تر نصر از برخی از بنیادگرایان - در اصطلاح رایج در غرب - دفاع می‌کند و آن را جهادی اسلامی و دفاعی مقدس می‌شمرد. ک: قلب اسلام، ص ۱۴۰ و ص ۱۳۸ و ص ۱۲۷.

مسلمانان را به مبارزه و مقاومت در برابر غرب توصیه می‌کند و جنبش‌های اسلامی در فلسطین، چچن، کوزوو و سریلانکا، آفریقای غربی، الجزایر و بوسنی را دفاعی مشروع از ارزش‌های دینی و فرهنگی می‌داند. جالب این‌که وی حرکت‌های انتحاری و شهادت‌طلبانه را هم که برای دفاع از خود و ملت خود انجام می‌گیرد امری گریزناپذیر می‌داند.

۱. زمینه‌های تألیف قلب اسلام

برخی از زمینه‌های اجتماعی تألیف قلب اسلام را باید در شرایط پیش‌آمده بعد از یازدهم سپتامبر در آمریکا و اروپا جستجو کرد. بعد از حادثه سپتامبر، تبلیغات گسترده و سنگینی بر ضد اسلام و مسلمانان به وجود آمد و تفکر اسلامی به مثابه تفکری خشن و افراطی معرفی گردید. این تحقیر و توهین، نصر را به عنوان شخصیتی برجسته و استادی اسلام‌شناس به پاسخی قاطع در برابر هجمه‌های شیطانی وادار نمود.

در حالی که بسیاری از روشنفکران اسلامی و غیر اسلامی، ایرانی و غیر ایرانی در عملیات اسلام‌ستیزی بعد از یازدهم سپتامبر با تبلیغات کینه‌توزانه غربی شرکت کرده، با آن همنوا شدند و در این میان صدایی هم در دفاع از اسلام بلند نشد و حتی از مراکز علمی دینی نیز تلاشی جدی برای دفاع از اسلام ظاهر نگشت، حسین نصر ترس و تقیه را وانهاده، غیرتمندانه به دفاع از اسلام پرداخت. هرچند دفاع ایشان از اسلام نه کامل و نه خالی از ایراد و نقص است، ولی چنین حرکتی و چنان روحیه‌ای از ایشان بسیار ستودنی است.

زمینه دیگری که در تألیف این کتاب نقش داشت آشکار شدن تناقضات دنیای غرب مدرن و کاستی‌های حاصل از آن بعد از شرایط بحرانی یازدهم سپتامبر بود. رُست غرب و غربی در دفاع از آزادی و حقوق بشر بعد از یازدهم سپتامبر واژگون گردید و ضعف‌ها و دروغ‌های آشکار و میزان پابندی آن به حق و آزادی و برابری معلوم شد. چنین زمینه‌ای بی‌شک در شکل‌گیری نقدهایی جدی از سوی اندیشمندان اثرگذار بود که نمونه آن را می‌توان بالعیسان در کتاب قلب اسلام از نصر مشاهده کرد.

نکته دیگری که در تألیف کتاب قلب اسلام اثرگذار بوده است نفس تفکر عرفانی نصر است. براساس تفکر عرفانی نصر، میان ظاهر و باطن پیوندی ناگسستنی وجود دارد و برای رسیدن به قلب دین حتماً باید ظاهر را در بُعد فردی و اجتماعی آن، سامان داد و الا با باطن‌گرایی صرف بدون توجه به فقه و شریعت، امکانی برای نیل به طریقت یا حقیقت وجود نخواهد

فقهی در پنجاه صفحه از فصل سوم (فلسفه فقه)، نشان از خطای فاحش این دو طیف دارد.

این مقاله در دفاع از سید حسین نصر و در پاسخ به دو طیف متضاد تهیه شده و تلاش می‌کند که سوء برداشت‌های هر دو طیف را مبنی بر قرائتی سکولار از حسین نصر آشکار سازد.

در این مقاله عبارات خود ایشان را از همین کتاب (قلب اسلام) خواهیم آورد تا با نشان دادن عبارتهای خود نصر، ابعادی تازه از اندیشه وی را معلوم کنیم. بی شک این مقدار از توصیف کتاب قلب اسلام، نه گزارشی جامع از این کتاب و نه وصفی کامل از اندیشه‌های ایشان در باب حقوق بشر، آزادی، حکومت و غیره خواهد بود، همان طور که دفاع از ایشان در تیرته وی از جریان فکری سکولار به معنای دفاعی کامل از تمامی اندیشه‌های ایشان در بحث‌های مختلفی مانند پلورالیسم دینی^۴ و بحث حکومت اسلامی نیست.

۴. جایگاه شریعت (فقه و احکام ظاهری) در قلب اسلام

منظور حسین نصر از این جمله که «قلب اسلام، اسلام قلبی است» چیست؟ آیا مراد ایشان قلبی کردن دین و تخفیف و تقلیل شریعت و فقه است؟ تفاوت این ایده از ایشان با آرمان پلورالیست‌های معرفتی که آنها هم دین را به قلب و باطن سوق می‌دهند چه می‌باشد؟

کسانی که با ادبیات عرفانی آشنایی داشته باشند می‌دانند که چنین تأکیداتی بر ابعاد باطنی دین، که در عرفان نظری نیز امری رایج است، هرگز به معنای بی توجهی به شریعت نیست؛ به بیان روشن‌تر این تأکید به معنای سلب بُعد ظاهری و شریعتی از دین نیست. چنین تأکیداتی معنایی آجایی دارند و ناظر به اهمیت بُعد طریقتی اسلام در مقایسه با ابعاد شریعتی آن است. در مبنای عرفانی، حقیقت نسبت به طریقت و طریقت هم نسبت به شریعت اهمیت بیشتری دارد،^۵ لیکن این

در چینی مشخص و جامع گرد آورده، آموزه‌هایی را که امروزه در چالش با دنیای جدید است بدون هیچ‌واهمه‌ای از انگ اسلام‌گرایی و بنیادگرایی، برجسته کرده، از آن دفاع نماید. در این میان، تأکید ایشان بر ابعاد سیاسی و همین‌طور بُعد جهادی اسلام، آن‌هم در کنار بُعد طریقتی اسلام، قابل توجه است. فارغ از هر نقد و ایراد فکری و غیر فکری که می‌توان بر حسین نصر وارد کرد این بُعد از شخصیت ایشان نشان از اصالت و نجابت فکری و اسلامی ایشان دارد.

حسین نصر در این کتاب نه از اهمیت طریقت به نفع فقه و ظاهرگرایی چشم‌پوشی می‌کند و نه آن‌که شریعت را به موجب اهمیت دین قلبی و ابعاد باطنی آن، سبک می‌شمارد. وی هر چند جایگاه طریقت را برجسته‌تر از شریعت عنوان می‌کند در عین حال شریعت را ابزاری برای انسجام بخشی به جامعه بشری و وسیله‌ای برای تحقق توحید در حیات انسانی می‌داند.^۳

نکته دیگری که این کتاب را در میان دیگر آثار نصر ممتاز می‌کند رویکرد سیاسی ایشان، هم در دفاع از اسلام و هم در نقد دنیای مدرن است. ایشان به شکل حکومتی روحانیت در جمهوری اسلامی ایران نقدهایی دارد که البته خود قابل نقد است. ولی هرگز در اصل آموزه‌های سیاسی اسلام، شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

نکته دیگری که باید در اهمیت کتاب بدان اشاره کرد قرائت‌های ضد و نقیضی است که از حسین نصر ارائه می‌شود. کسانی که با ادبیات نصر و نوشته‌های دیگر ایشان در ابعاد طریقتی و باطنی اسلام آشنایی ندارند اندیشه وی را متهم به تفکر آمریکایی می‌کنند همان‌طور که برخی از سودجویان سکولار هم در صدد توجیهات عرفانی برای عرفی‌سازی و سکولاریسم هستند. ولی آن‌چنان که خواهیم دید هرگز از تأکیدات حسین نصر بر ابعاد باطنی دین، دینی فردی و تهی از شریعت بدست نمی‌آید.

۳. دو طیف متضاد در مواجهه با قلب اسلام

این جمله از ایشان که «قلب اسلام، اسلام قلبی است» از جملات متشابهی است که هم توجه جریان‌های سکولار را به خود جلب کرده است و هم این‌که برخی از جریان‌های اصول‌گرا را آزرده است. هر دو طیف از این حقیقت غفلت کرده‌اند که اسلام تهی از شریعت، نه با نوشته‌های خود نصر همخوانی دارد و نه با مبانی عرفانی وی در بحث شریعت و رابطه آن با طریقت و حقیقت تناسبی دارد. تأکید خود نصر در همین کتاب بر شریعت، جهاد، سیاست و شهادت و همچنین دیگر آموزه‌های

۳. حسین نصر، آرمان‌ها و واقعیت‌های اسلام، ص ۱۳۱.

۴. در نقد پلورالیسم دینی حسین نصر رجوع کنید به خود جاویدان (مجموعه مقالات همایش نقد تعدد از دیدگاه سنت‌گرایان معاصر)، مقاله چرا سنت گرا نیستیم؟ از محمد لگن‌هاوزن، ترجمه منصور نصیری، ص ۲۳۳ (انتشارات دانشگاه تهران)؛ و نیز مراجعه کنید به مجله معرفت، مقاله نکاتی چند پیرامون پلورالیسم دینی، در گفتگوی آقایان سید حسین نصر و جان هیک، از محمد لگن‌هاوزن، ترجمه احمد رضا جلیلی، ش ۲۴، بهار ۱۳۷۷.

۵. بر همین اساس اهل طریقت از لحاظ مرتبه نسبت به اهل شریعت برتری دارند و اهل حقیقت نیز نسبت به اهل طریقت برتر و بالاترند. سید حیدر آملی، جامع الاسرار، ص ۲۵۴.

اولویت‌ها و اهمیت‌ها مستلزم آن نیست که حقیقت بدون طریقت و طریقت بدون شریعت قابل حصول باشد. ۶ در تفکر عرفانی، نه از طریق طریقت صرف می‌توان به حقیقت نایل آمد و نه آن که با شریعت فاقد طریقت، راهی برای کسب حقیقت باقی خواهد ماند.

خود نصر عالمانه بدین نکته تظن دارد و راه تعالی جستن از شریعت در خارج از شریعت را ناممکن می‌داند، ایشان می‌گوید:

تعالی جستن از شریعت در اسلام در مسیر روح هیچ‌گاه با سرپیچی از آن، زیر پا نهادنش و یا انکار صورت ظاهری اش تحقق نمی‌یابد، بلکه راه این تعالی از دل شریعت و از درون خود آن می‌گذرد... حتی پیش با افتاده‌ترین اعمال حیاتی نیز وقتی مطابق با شریعت انجام گیرند تقدس یافته و مؤمنانی که بر اساس شریعت الهی زندگی می‌کنند زندگی شان سرشار از برکت می‌شود و معنا می‌یابد؛ آنها در این سفر زندگانی، در راهی (شرع) گام برمی‌دارند که خداوند نشانسان داده است و سرانجامش به رستگاری و سعادت در لقاءالله رهنمون می‌شود. زیستن مطابق با شریعت هم در صورت و هم در معنای باطنی، زندگی اخلاقی به تمام معنای کلمه است (قلب اسلام، ص ۱۵۳-۱۵۵). ۷

منظور حسین نصر از اسلام قلبی و نقش آن در تحقق صلح جهانی، این نیست که باید شرایع در ادیان را حذف نمود، بلکه منظور آن است که با تأکید بر ابعاد شریعتی نمی‌توان میان ادیان اتحاد و اتفاقی ایجاد کرد،^۸ تنها با تأکید بر ابعاد طریقتی در ادیان است که می‌توان به صلح میان ادیان و دین‌داران امیدوار بود. هر آیینی در عین حال که باید حفظ شریعت کند باید در مواجهه با دیگر ادیان، بُعد طریقتی و باطنی دین را که نسبت به شریعت اهمیت بیشتری هم دارد و راه مفاهمه با دیگران را آسان می‌نماید مورد توجه قرار بدهد.^۹ روشن است که این نه به معنای حذف شریعت، بلکه به معنای تأکید بر طریقت در کنار شریعت است؛ به بیان دیگر تأکید بر طریقت در دین، تحمل شرایع را نسبت به یکدیگر آسان می‌کند و از خودمحوری شرایع که راه را برای ستیز و دشمنی هموار می‌کند می‌کاهد.

۵. دین و سیاست

ابهامات و نقدهایی که حسین نصر در مورد انقلاب اسلامی ایران دارد، نه به اصل اسلام سیاسی بلکه ناظر به شکل حکومت است.^{۱۰} وی در اصل ربط میان دین و سیاست در اسلام شک و تردیدی ندارد. ایشان در این باره تصریح می‌کند که:

حکومت پیامبر در مدینه و نیز سندی به نام قانون اساسی مدینه محور همه افکار و اعمال سیاسی بعدی در اسلام است، هر چند در این قانون اساسی نیز اشاره‌ای به شکل خاصی از حکومت در نبود پیامبر که هم پیامبر و هم حاکم جامعه محسوب می‌شد نمی‌یابیم. اما قرآن و حدیث هر دو بر این تأکید دارند که قلمرو سیاست را نمی‌توان از قلمرو دین جدا کرد، بدین معنا که نباید دین را چون کلیسا در غرب به انزوا کشاند (همان، ص ۱۸۶).

وی با اشاره به شیوه‌های زندگی بنیانگذاران دین، آنها را دو دسته می‌کند: آنهایی که بریدن از دنیا و پیشی گرفتن زندگی معنوی را اندرز می‌دهند که از جمله آنها باید به مسیح و بودا اشاره کرد، هر دوی آنها جوامعی معنوی ایجاد کردند که از

۶. ر. ک: سید حیدر آملی، جامع الاسرار، ص ۳۵۳؛ عبدالکریم الفشیری، رساله فقهیه، چاپ دوم، ص ۸۲ و ۸۳ (دار الجیل، بیروت)؛ ابن عربی، فتوحات، ج ۱ (از مجموعه چهار جلدی)، ص ۵۵ و ج ۲، ص ۲۴۰.
۷. در بحث شریعت و اهمیت آن ر. ک: کتاب قلب اسلام، ص ۱۶۵ و ۱۱۲ و ۷۹.
۸. ر. ک: حسین نصر، جاودان خورد، ترجمه سید حسن حسینی، ص ۹۴-۹۶ (انتشارات سروش).

۹. شایان ذکر است این نکته از ایشان که مبنای پلورالیسم دینی ایشان هم هست قابل خدشه به نظر می‌رسد. این که ما در ناحیه شرایع نمی‌توانیم در اندیشه وحدت باشیم و هر کسی باید در حفظ شریعت خود اصرار بورزد و همان را هم حق بداند فاقد مبانی عرفانی است. اساساً از دیدگاه عرفانی در مکتب ابن عربی، حضرت عیسی مسیح نیز هر چند خود در زمان خود شریعتی داشته، هنگامه ظهور با موعود آخر الزمان بر شریعت ختمی خواهد بود و نه بر شریعت خود (واعلم انه لا ید من نزول عیسی علیه السلام ولا ید من حکمه فینا بشریة محمد صلی الله علیه وآله... فهو (عیسی) نبی و رسول فی نفس الامر فله یوم القیامه حشران یحشر فی جماعه الانبیاء والرسل بلواء النبوه والرسله واصحابه تابعون له فیکون متبوعا کسائر الرسل ویحشر ایضا معنا ولیا فی جماعه اولیاء هذه الامه تحت لواء محمد صلی الله علیه وسلم تابعه له مقدما علی جمیع الاولیاء...) (فتوحات، ج ۱- از مجموعه چهار جلدی- باب ۲۴، ص ۱۸۴ و ۱۸۵). بنابراین، این سخن ایشان که در عالم صورت همیشه اختلاف است و غیر ممکن است که ادیان به آستی برسند، فقط در عالم معنای می‌توانند از عالم صورت بگذرند، قابل نقد و تأمل می‌باشد (حسین نصر، جاودان خورد، ص ۹۵).

۱۰. ظاهراً شکل حکومتی که نصر آن را دارای کمترین نقص در زمان غیبت می‌داند شکل حکومت سلطنتی است؛ وی در همین کتاب قلب اسلام می‌نویسد: «در طول تاریخ اسلام، نخست نهاد خلافت و سپس نهاد سلطنت در اسلام اهل سنت پدیدار گشت. تشیع خلافت را در مقام نهادی سیاسی نپذیرفت، ولی سلطنت یا پادشاهی را چون شکلی از حکومت که در دوران غیبت حضرت مهدی کمترین نقص را دارد پذیرفت. این دیدگاه حتی در آثار اولیه آیت الله خمینی نیز تا پیش از آن که به نفع مفهوم جدید حکومت ولایت فقیه با نهاد پادشاهی به مخالفت برخیزد به چشم می‌خورد» (ص ۱۸۷).

شرایط سیاسی و اجتماعی برکنار بود؛ اما پیامبران دیگری هستند که وارد پیچ و خم زندگی معمولی انسان می شوند تا آن را تغییر دهند یا تقدیس کنند. نمونه های این دسته از پیامبران را می توان در موسی، داوود و سلیمان از ادیان ابراهیمی و رامانا^{۱۱} و کریشنا^{۱۲} از آیین هندو پیدا کرد. آن گاه حسین نصر پیامبر اسلام را در دسته دوم قرار می دهد و ایجاد تعادل در زندگی را به دست پیامبر مقدمه ای برای تسلیم در برابر حق متعال می داند؛ ایشان می نویسد:

او به لحاظ درونی اهل مراقبه بود اما به لحاظ بیرونی نیز تقریباً ناگزیر از رویارویی با هر وضعیتی بود که ممکن است برای هر انسانی پیش آید... او که تنهایی و مراقبه را دوست می داشت اصلاً از رسیدگی به کارهای مردم با همه لغزش ها و کاستی هایشان شانه خالی نمی کرد. او باید بر کل جامعه نظارت می کرد و هر گاه میان دو طرف شکایتی رخ می داد به موضع قضا می نشست. می توان رسالت او را همانا قداست بخشی به همه زندگی و برقراری تعادلی در زندگی بشری دانست که زمینه ساز تسلیم و فانی شدن در پیشگاه حق متعال است (همان، ص ۴۹).

ایشان در عین این که حکومت علما و دخالت مستقیم عالمان دینی را در تاریخ اسلام بی سابقه می داند علما را محافظان سستی مردم علیه قدرت صاحب منصبان سیاسی و نظامی به شمار می آورد، می گوید:

علما همچنین محافظان سستی مردم علیه قدرت صاحب منصبان سیاسی و نظامی به شمار می آمدند. در مجموع علمای شیعه دوازده امامی نیرومندتر از همتایان سنی مذهبشان بوده اند، چرا که از قدیم علمای شیعه در مقایسه با علمای سنی، مستقل از قدرت سیاسی بودند و از آن جا که مالیات های دینی را خودشان جمع آوری می کردند تا اندازه زیادی هم از استقلال اقتصادی برخوردار بودند. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ میلادی اگر چنین قدرتی نمی بود هیچ گاه به وقوع نمی پیوست (همان، ص ۲۱۸).

۶. جهاد مقدس و مسأله فلسطین

حسین نصر رابطه میان اسلام و اقلیت های دینی را در دنیای اسلام در مصر، در ایران و ترکیه، در هندوستان، نپال، مالزی، اندونزی و بنگلادش رابطه ای انسانی می داند که در آن مسلمانان همواره زندگی مسالمت آمیزی با بودائیان و مسیحیان و هندوها

داشته اند و این روابط صلح آمیز هیچ گاه به خشونت نگراییده، مگر زمانی که دست اجانب غربی در میان آمده و روابط مسالمت آمیز آنها را از بین برده است؛ «آن گاه که موضوعات حساس سیاسی چون تجزیه فلسطین یا هندوستان روابط عادی میان مسلمانان و پیروان دیگر ادیان را متشنج ساخته این همزیستی به خشونت گراییده است» (همان، ص ۶۳). این تشنج و خشونت هم که همزیستی مسالمت آمیز اقلیت های دینی را از بین برد برخاسته از فعالیت های میسیونرهای مسیحی بوده است که همزاد با استعمار و در خدمت استعمار بوده اند؛ «مسأله فعالیت میسونری مسیحی (کلیساهای غربی نه کلیسای ارتدکس) موضوع پیچیده ای است... فعالیت میسونری در جهان اسلام از آغاز دوره تجدد همزاد استعمار بود و بسیاری میسیونرهای غربی در کنار مسیحیت فرهنگ سکولار غرب را نیز تبلیغ می کرده اند» (همان، ص ۶۴).

نصر دفاع مسلمانان در برابر هجمه های سازمان یافته غربی را که در صدد شستشوی ذهنی مسلمانان، رواج غربزدگی و جهانی سازی و دامن زدن به تب مصرف گرایی آن هم تحت لوای مسیحیت است امری طبیعی دانسته و می گوید:

وقتی می توان واکنش های رایج مسلمانان نسبت به میسیونرهای مسیحی را درست فهمید که از خود پرسیم اهالی تگزاس^{۱۳} و اکلاهاما^{۱۴} که بیش از ۱۵ میلیاردی از آن جا برخاسته اند در برابر سناریویی به شرح زیر چه واکنشی نشان خواهند داد: فرض کنیم که مسلمانان با پول فراوان حاصل از نفت موجود در جهان اسلام، بنا بود مدارس اسلامی را در این ایالت ها بسازند، این مدارس به دلیل شهرت و اعتبارشان، فرزندان قدرتمندترین و ثروتمندترین خانواده ها را جذب خود کند و حضور در این مدارس سبب شود که این رهبران آینده، حتی اگر هم رسماً به دین اسلام در نیایند دستخوش جریان سازمان یافته ای از القای فرهنگ غربی شوند (همان، ص ۶۵).

وی مسأله جهاد و مقاومت در برابر ظلم را آرمانی اسلامی می داند و بلکه عدالت را منوط به ستیز با ظلم و نابرابری

11. Rama.
12. Krishna.
13. Texas.
14. Oklahoma.
15. evengalists.

می‌داند. نصر هر چند در دیگر کتاب‌های خود و همین‌طور در این کتاب بر ابعاد معنوی جهاد (جهاد اکبر) تأکید می‌کند بی‌هیچ پروایی از این‌که انگ بنیادگرایی بخورد جنبه‌های جهادی اسلام را این بار با بیانی رسا و صریح عنوان می‌کند و گردن نهادن به ظلم را بدتر از خود ظلم می‌داند، البته وی توصیه می‌کند که این جهاد باید بسیار هوشمندانه انجام گیرد تا بهانه‌ای برای دشمنان پدید نیاید:

شاید بتوان گفت زندگی و عمل عادلانه افزون بر پیروی از شریعت و عمل به اصولی که پیش از این از قرآن و حدیث آورده‌ایم مستلزم ظلم‌ستیزی نیز باشد. خود قرآن از نبرد حماسی میان عدل و ظلم چه در حیطه فردی و چه در قلمرو جامعه پرده برمی‌دارد. زندگی زیر سایه قوانین ظالمانه بشری یا کاربردهای نابجای قوانین عادلانه یا زیر سلطه جباران و ستمکارانی که کمترین حرمتی به قانون نمی‌نهند مسلمانان را به نبرد علیه ظلمی وامی‌دارد که بر آنان تحمیل شده است. حتی در افواه است که گردن نهادن به ظلم و دم برنیاوردن در راه برقراری عدل بدتر از نفس ظلم و ستم است... آرمان ظلم‌ستیزی در مفهوم اسلامی از عدل و جامعه عادل، نقشی محوری دارد (همان، ص ۳۱۰-۳۱۱).

حسین نصر مسئله فلسطین، آفریقای غربی، الجزایر، بوسنی و دیگر جنبش‌های جهادی را ذیل همین عنوان (ظلم‌ستیزی و دفاعی مشروع) گنجانیده و آن را چیزی جز دفاع نمی‌داند: «همه مسلمانانی که در ۱۵۰ سال گذشته در آفریقای غربی، الجزایر، بوسنی، کوزوو، فلسطین، کشمیر یا فیلیپین علیه مهاجمان یا اشغال‌گران بیگانه به نام جهاد به نبرد پرداخته‌اند نبردشان جنبه دفاعی داشته است» (همان، ص ۳۲۰).

نصر در جای دیگر از این کتاب به تناقض‌های تمدن غرب در برخورد با جریان بنیادگرایی در غرب و در میان مسلمانان اشاره می‌کند و آن‌گاه درباره دفاع مسلمانان از ارزش‌های فرهنگی و سنتی خود چنین می‌نویسد: «در این میان کسانی هستند که برای دفاع از وطن خویش، چنان‌که در فلسطین، چین، کشمیر، کوزوو، یا در جنوب فیلیپین می‌بینیم برای دفاع از ایمان یا ارزش‌های فرهنگی و سنتی‌شان - مثلاً در درگیری‌های جسته و گریخته خشونت بار در اندونزی، پاکستان و جاهای دیگر - تقریباً همواره دست به خشونت می‌زنند» (همان، ص ۱۳۸).

وی نه فقط دفاع و مقاومت فلسطینی‌ها و دیگران را در مقابل ظلم و ستم مشروع می‌داند، بلکه عملیات انتحاری از سوی

مسلمانان را هم برای دفاع از زندگی و هستی خود انکار نمی‌کند. ایشان با اشاره به اختلاف نظر علمای اسلام درباره عملیات انتحاری، خود با بیانی همدلانه به چنین عملیاتی - در صورتی که به کشته شدن افرادی گناه منجر نشود - روی موافق نشان می‌دهد؛ او در این باره می‌گوید:

اما آیا با خودکشی هم می‌شود به مقام شهادت نائل گشت؟ خودکشی در شریعت اسلام حرام است... اما خودکشی که عملی از سرنومیدی است برای چیرگی بر ظلم و دفاع از خویش در همه جای جهان در حاشیه وجود آدمی دیده می‌شود. بسیاری از سربازان دلاور آمریکایی در جنگ‌های گوناگون برای نجات دیگران خود را روی مواد منفجره انداخته‌اند که این نیز گونه‌ای خودکشی به شمار می‌آید... مسأله دشوار برای مسلمانان هم به لحاظ اخلاقی و هم دینی مربوط به کسانی است که زیر ظلم و ستمی وحشتناک زندگی نومیدانه‌ای را می‌گذرانند و جز جسم خویش وسیله دیگری برای دفاع ندارند (همان، ص ۳۲۷).

جالب این‌که ایشان در نهایت انتحارهای موجود در میان جوانان فلسطینی یا بره‌های تامل‌هندو مذهب در سریلانکا را ثمره دنیای جدید و فناوری جدید می‌داند و تروریسم را نیز از محصولات همین فناوری می‌داند (همان، ص ۳۳۰).

نصر برای جنگ و جهاد الگوهایی را معرفی می‌کند که رهبران آن بیشتر عارف مسلکند و از این رهگذر تفاوت جهاد در اسلام را با جنگ و ستیز و خشونت در دنیای مدرن، تفاوتی بنیادین می‌داند:

از سوءاستفاده برخی از تندروهای مسلمان بگذریم و به تاریخ دراز اسلام بنگریم نمونه‌های بسیاری از جوانمردی‌ها را که علی‌تجسم آنهاست در جنگاورانی چون صلاح‌الدین ایوبی که جوانمردی‌اش حتی زبانزد دشمنان غربی او نیز هست و در شخصیت‌های جدیدتری همچون عبدالقادر، عبدالکریم، عمرالمختار در آفریقای شمالی، امام شامل در قفقاز، برلویها در ایالات شمال غرب هند و از همه اینها تازه‌تر در احمدشاه مسعود که در نبرد افغان‌ها علیه شوروی سابق شرکت داشت و اندکی پیش از فاجعه یازده سپتامبر ترور شد می‌توان دید. این شخصیت‌ها همگی نه فقط پارسا و جوانمرد بودند، بلکه به ساحت باطنی اسلام دلپستگی داشتند. چندی از آنها از جمله اولیا بودند و هیچ‌کدام آنها پایبند برداشتی

وجود آدمی و غایت حقوق بشر جز حصول آن نیست. از دیدگاه دینی، حقوق دینی نه تنها بایستی متأخر از تکالیف باشد، بلکه آن برای تضمین حقوق دیگران و نیز تضمین حق نفس فناپذیرمان در محفوظ ماندن شریانه ای که هر کدام از ما در خود داریم باید که مشروط به «تو نیایدهای» گوناگون گردد (همان، ص ۳۴۵).

نصر با تبیین عرفانی از آزادی در اسلام می گوید:

تصوف در مقام بُعد باطنی اسلام با تربیت معنوی نفس سر و کار دارد. این همه از آزادی، اما آزادی از خود و نه آزادی خود، سخن می گوید. حتی عشق ظاهری ما به آزادی نیز به ژرف ترین معنا دلتنگی برای همان آزادی بی کران در ملکوت الهی است. نگرش اسلام به آزادی بر پایه همین حقیقت مابعدالطبیعی استوار است. اسلام همچو دیگر ادیان سنتی و وظیفه خود را یاری رساندن به انسان ها برای به دست گرفتن افسار نفس اماره می داند تا بدین وسیله بتواند به آزادی حقیقی برسد، نه این که در لاف آزادی به تقویت فردگرایی پردازند که تنها قید و بندهای بردگی نفس فناپذیرمان را نسبت به برده دار قاهر درون آن که نماینده سرکشی، هوسرانی، شهوترانی و سرانجام انقیاد است محکم تر سازد (همان، ص ۳۵۵).

وی سپس، این آزادی در اسلام را با آزادی در عقلانیت غربی مقایسه کرده، آن گاه نبود صداقت میان غربی ها را در دفاع از آزادی مورد تأکید قرار می دهد. جالب این که نصر با ارائه چهره ای انقلابی از خود به مسلمین توصیه می کند که هرگز در برابر غرب استعمارگر کوتاه نیایند و برای کسب آزادی واقعی و معنوی به مبارزه پردازند. او می گوید:

خود تمدن غرب - که دم از آزادی می زند - به نام حفظ منافع خویش تنگناهای بی شماری را برای جهان اسلام پدید آورده است، تنگناهایی که از هر مانع قابل تصویری در درون جهان اسلام بر سر راه آزادی عمل بزرگ ترند ... به

تنگ نظرانه، ظاهری و انحصارگرایانه از ایمان خویش نبود (همان، ص ۳۲۲-۳۲۳).

گفتنی است نصر در این بین به جنگ میان ایران و عراق و رهبری عارف بزرگ حضرت امام (ره) هیچ اشاره ای نمی کند و شاید هم تعریضی دارد که جنگ میان ایران و عراق زمانی که دشمن از در صلح در آمد می بایست خاتمه می یافت (همان، ص ۳۲۴). ۱۶.

این نکته هم از نصر در مورد علت برجستگی خشونت در اسلام شنیدنی است که با تحلیلی بسیار ظریف، علت آن را حضور آموزه های اسلامی در همه ابعاد زندگی مسلمانان می داند؛ صرف نظر از درستی یا نادرستی این تحلیل، سخن وی درخور توجه می باشد:

اگر امروزه چنین می نماید که اسلام نسبت به ادیان دیگر با خشونت بیشتری همراه است به این دلیل نیست که در هیچ کجای دیگر خشونتی در کار نبوده است - که در این باره کافی است جنگ های کره و ویتنام، فجایع انجام گرفته به دست صرب ها و نسل کشی در رواندا و بروندی را به خاطر بیاوریم - بلکه علت اصلی آن است که اسلام هنوز هم در جوامع اسلامی، بسیار پرنفوذ است. اسلام چنان بر زندگی مسلمانان سایه افکنده است که همه کارها و از جمله اعمال خشونت آمیز خود را به نام اسلام انجام می دهند به ویژه که دیگر ایدئولوژی هایی چون ناسیونالیسم و سوسیالیسم نیز راه به جای نبرده است (همان، ص ۱۴۴).

۷. حقوق بشر و آزادی

حسین نصر در این کتاب بحثی ارزنده در مورد حقوق بشر، ریشه های حق، آزادی و قلمرو آن در اسلام مطرح می کند. وی حقوق انسان ها را مرتبط با مسئولیت های آنان در مقام بندگی در برابر خدای متعال می داند. نخستین تکلیف انسانی در اسلام و در دیگر ادیان، طلب رستگاری است و آرمان حقوق بشر نیز چیزی جز این نیست. محدودیت هایی هم که در اسلام آمده، دقیقاً در همین راستا قابل توجیه و تفسیر است:

جوهره پیام اسلام تنها این نیست که انسان ها را در انجام کارهایی آزاد بگذارد، بلکه به ویژه می خواهد که آنها را به هر شیوه ممکن برای رهنمون شدن به حیاتی طیبه برانگیزاند. اگر اسلام پاره ای حقوق شخصی همچون هرزگی جنسی را منع کرده است برای تحقق خوبی ها بوده است که آرمان

۱۶. گفتنی است که نصر در برخورد با انقلاب اسلامی و نام حضرت امام (ره) بسیار محافظه کارانه عمل می کند. ایشان در هیچ یک از آثار خود، جز اشاراتی که گاهی هم مبهم است در این باره به زبان نمی آورد. برای اولین بار است که در مورد انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی ایران، چند صفحه ای در این کتاب بحث کرده و به ارائه دیدگاه خود در مورد شکل حکومت اسلام در ایران پرداخته است. ک: قلب اسلام، ص ۱۸۵-۱۹۰.

ارزش‌ها و سنت‌های فرهنگی، امری لابد منته می‌داند. وی به مسلمانان امید می‌دهد که از شرایط دشوار نهراسند و برای کسب آزادی دست به کار شوند؛ «بر مسلمانان راستین است که به گونه‌ای درست دست به کار شوند و با همه فشارهای ظاهری در پی آزادی برآیند و نباید خود را به دلیل نداشتن ابتکار عمل، بی‌انگیزگی و ناتوانی در چیرگی بر نیروهای خارجی سرزنش کنند» (همان، ص ۳۵۹).

وی در ادامه افشای سیاست استعماری غرب در مسأله حقوق بشر به وضعیت نابسامان حقوق سیاسی در جهان اسلام اشاره می‌کند و آن را زیر سر استعمار غربی و سیاست‌های سلطه جویانه آنها می‌داند:

امروزه اگر در کشورهای اسلامی، انتخابات واقعاً آزادی در کار می‌بود تقریباً در همه آنها رژیم‌هایی قدرت را به دست می‌گرفتند که کمتر غرب مدار بودند که البته این الزاماً به معنای غرب ستیزی نیست، بلکه به معنای اولویت منافع جامعه اسلامی بر هر چیز دیگری است. بسیاری از غربیانی که به نبود حقوق سیاسی در کشورهای اسلامی خرده می‌گیرند اشک تمساح می‌ریزند و در دل از این وضعیت و از این که در بیشتر جهان اسلام، دست شهروندان از حقوق مطابق با تعالیم سنتی اسلام کوتاه است خرسند هستند (همان، ص ۳۴۸).

در ادامه، نصر به استفاده ابزاری غربی‌ها از حقوق بشر اشاره می‌کند و آن را وسیله‌ای برای تحقیر نظام‌های ارزشی مخالف با فرهنگ غرب می‌داند؛ ایشان می‌گویند «وقتی که حقوق بشر ابزاری سیاسی در دست قدرت‌های غربی می‌شود همه تلاش‌هایی را هم که برخی از پاکدلان در غرب انجام می‌دهند بر باد می‌رود» (همان، ص ۳۵۲).

نصر از سوی دیگر تصریح می‌کند تا زمانی که حقوق بشر بر پایه سکولاریسم استوار شده باشد و به برداشت‌های گوناگون در فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون از جمله تمدن اسلامی توجهی نشود هرگز حقوق بشری فراگیر، تحقق نخواهد یافت. از نگاه نصر حقوق سکولار و حقوق اسلامی ماهیتاً متفاوتند و هرگز نمی‌توان با حقوق سکولار به حقوق الهی و دینی عمل کرد:

روشن است که از این دیدگاه (سکولاریسم) حقوق فرد نه تنها بر حقوق خداوند بلکه بر حقوق ایمانی نیز که واقعیتهای اجتماعی و همگانی است برتری دارد. اولویت‌های

هر روی بی‌گمان جهان اسلام در پی آزادی است اما می‌خواهد که این کار را بنا به فهم خویش از سرشت آدمیان و براساس هدف نهایی‌اش از آزادی در خداوند و با توجه به این واقعیت - از آزادی در نظام انسان انجام دهد. مسلمانان در هوش و فراست هیچ کم از دیگر امت‌ها ندارند و اگر آزاد باشند می‌توانند از آنچه در جامعه‌هایشان بر آنان عرضه می‌گردد زهر و اکسیر حیات را از هم بازشناسند. بزرگ‌ترین چشم‌داشت جهان اسلام از غریبان نیرومندتری که همواره دم از آزادی می‌زنند این است که همین آزادی را خود از مسلمانان دریغ ندارند تا جهان اسلام نیز بتواند بر پایه توانمندی‌های درونی خویش نسبت به چالش‌های دنیای امروز موضع‌گیری کند. اما بیشتر مسلمانان می‌دانند که این آرزو هیچ راهی به واقعیت ندارد و غرب هرگز منافع جغرافیایی - سیاسی و اقتصادی خود را در جهان اسلام فدای مسأله آزادی حقیقی نمی‌کند. بنابراین مسلمانان بایستی خود چاره‌ای برای مبارزه در راه آزادی، حکومت قانون و حقوق بشر - چنان که خود آنها را می‌فهمند - بیابند و در این راه در عین حالی که فشارهای روزافزون خارجی و داخلی را به جان می‌خرند ذره‌ای از آن آزادی معنوی که غایت نهایی زندگی انسان‌ها بر زمین است کوتاه نیابند (همان، ص ۳۵۸ و ۳۵۹).

نصر توصیه‌های انقلابی خود را در برخورد با دولت‌ها نیز گوشزد می‌کند. ایشان آن‌جا که درباره امت و جامعه بحث می‌کند با تأکید بر مسأله امر به معروف و نهی از منکر، ضرورت خیزش انقلابی را در آن‌جا که ارزش‌های اخلاقی نادیده گرفته می‌شود متذکر می‌گردد:

هر مسلمانی به لحاظ اجتماعی مسئول است که از حاکمیت ارزش‌های اخلاقی در جامعه اطمینان حاصل کند. در چنین جامعه‌ای حفظ صلح و تقویت تعادل اجتماعی از ضروریات به شمار می‌رود، اما اگر ارزش‌های اخلاقی به هر دلیلی فرو ریخته باشد و دولت‌مردان احکام دینی را نادیده انگارند بر ماست که به پا خیزیم و نظامی را از نو بر پایه هنجارهای اخلاقی و شریعت الهی پی‌افکنیم (همان، ص ۲۱۱-۲۱۲).

اگر این توصیه نصر را تعمیم داده در مقیاس جهانی در نظر بگیریم از همین رویکرد اخلاق محور هم می‌توان مشروعیت جنبش‌های مقاومت را در اندیشه نصر استفاده کرد، جنبش‌هایی که خود نصر امروزه از آنها حمایت کرده، آن را برای حفظ

۸. نقد مسیحیت و مدرنیته (بنیادگرایی سکولار)

نقدهای حسین نصر از مسیحیت و همین طور از مدرنیته غربی بسیار تند و گزنده است. وی می گوید در کنار بنیادگرایی اسلامی که دنیای غرب آن را انگلی برای در هم کوبیدن اسلام ساخته و پرداخته است، نباید از تجددگرایی که خود نوعی بنیادگرایی از نوع سکولار آن است غافل ماند؛ ایشان این نوع بنیادگرایی را یکی از تعصب آمیزترین بنیادگرایی ها دانسته و می گوید:

تجددگرایی خود یکی از تعصب آمیزترین، جزئی ترین و افراطی ترین ایدئولوژی هایی است که تاکنون، تاریخ به خود دیده است. تجددگرایی خواهان ویرانی هر دیدگاهی جز خود است و هیچ جهان بینی مخالفی را به هیچ روی بر نمی تابد، خواه از آن بومیان آمریکایی باشد که همین تجددگرایی، کل دنیایشان را به زور در هم کوبید و خواه پای آیین هندو، بودا، اسلام و حتی مسیحیت یا یهودیت سنتی در میان باشد. مشکلات یهودیان سنتی در برابر یورش بی وقفه سکولاریسم جدید بر جهان بینی و اعمال دینی شان، هیچ کمتر از هندوها و مسلمانان در این باره نیست. اگر قرار است در باره بنیادگرایی دینی سخن بگوییم در این صورت نباید بنیادگرایی سکولار^{۱۷} را نیز از قلم انداخت، بنیادگرایی ای که در تبلیغ کینه توزانه خود و حمله به هر چیزی که بر راهش قرار گیرد از تعصب آمیزترین شکل «بنیادگرایی» دینی هیچ کم ندارد» (همان، ص ۱۴۱).

نصر که معلوم است از نسبت های ناشایستی که غربی ها در مورد اسلام مطرح می کنند بسیار برآشفته، این تهمت های ناروا را به خود غریبان بازگردانده، آنها را برای چنین نسبت هایی شایسته تر می داند؛ او در مورد مسأله زن بارگی اسلام که غربی ها مطرح می کنند چنین پاسخ می گوید:

غریبان از دیرباز جهان اسلام را متهم به زن بارگی و شهوترانی و مسیحیت را به گونه ای تصویر می کرده اند که طرفدار پاکدامنی و مخالف سرسخت روابط نامشروع جنسی است. اما واقعیت اجتماعی چیز دیگری است. بی گمان در جهان اسلام چند همسری تا اندازه ای و نیز در مکتب تشیع، ازدواج موقت وجود دارد اما بیشتر مردان، تک همسر هستند و در جامعه سنتی اسلامی روابط

حقوق بشر در جهان اسلام برعکس [سکولاریسم] است، حقوق الهی برتر از حقوق انسان هاست و این که کسی به دین دیگران توهین کند اصولاً از جمله حقوق شمرده نمی شود حتی اگر ممنوعیت از چنین کاری از گستره حقوق فردی انسان ها بکاهد. مسائل مربوط به اخلاق از جمله اخلاق جنسی که در چند دهه گذشته بحث های بسیاری را حتی در آمریکا و اروپا برانگیخته است و موضوع آزادی بیان در برابر حقوق عمومی نیز همین گونه است (همان، ص ۳۴۹-۳۵۰).

حسین نصر از همین منظر جریان سلمان رشدی را مورد اشاره قرار می دهد و واکنش های تند سکولارها به حکم حضرت امام (ره) را نشان تفاوت ماهوی و بنیادی حقوق سکولار از حقوق الهی و دینی می داند که برخی در این مسأله و حکم آیت الله خمینی، استدلال می کردند که آنچه اهمیت دارد حق فرد در آزادی بیان است و برخی هم از حقوق اجتماعی در حفظ تاریخ مقدس خویش حمایت می کردند (همان، ص ۳۵۰).

ایشان علاوه بر توصیه به مسلمانان برای دفاع از آرمان های ارزشی و فرهنگی شان پیشنهاد می کند که مسلمانان در اندیشه طراحی حقوق بشر اسلامی با توجه به چالش های جدید باشند بی آن که واهمه ای از حقوق بشر غربی و تهدیدات آن داشته باشند؛ چه بسا که خود اندیشمندان غربی که پاکدلانه در پی راه برون رفت از این وضعیت ناگوارند از چنین حقوقی انسانی استقبال کرده، آن را پایه ای برای روابط میان ملل قرار بدهند:

فهم اسلام از حقوق بشر الزاماً با برداشت کاملاً رایج غربی از آن یکی نخواهد بود، اما این به هیچ روی مایه نگرانی نیست. آنچه مهم است این که واکنش جهان اسلام [به این موضوع] اصیل و برخاسته از دل سنت اسلامی باشد. کوشش برای هماهنگ سازی فهم مسلمانان از حقوق بشر و ارزیابی کنونی غریبان از آنها نه تنها به لحاظ مابعدالطبیعی و دینی همواره میسر نیست، بلکه این کار در مقام عمل نیز با توجه به دگرگونی پیوسته ای که از دهه ای تا دهه دیگر بر فهم غریبان از این موضوعات حاکم است امکان پذیر نیست. برای [جهان] اسلام مهم آن است که چالش مربوط به حقیقت حقوق بشر را بپذیرد و از آن پس با تکیه بر مبانی خود به چاره اندیشی هایی بپردازد که چه بسا نزد بعضی از متفکران غربی نیز که به گونه ای با این موضوعات در مقیاس جهانی درگیرند مقبول افتد (همان، ص ۳۶۵).

بودند مسیحیت پرچمی بود که در جنگ‌ها برمی‌افراشتند و آن‌گاه که دین از رونق افتاد ملی‌گرایی، فاشیسم، کمونیسم و ایدئولوژی‌های دیگر در کنار منافع اقتصادی جایگزینش شد (همان، ص ۲۶۴-۲۶۶).

در جای دیگر هم در این مورد می‌نویسد: «دست کم می‌توان گفت که روحیه مبارزه‌جویی غربیان هیچ کمتر از روحیه جهادی مسلمانان نیست. در واقع هم در طول هزاره گذشته، جنگ‌هایی را که غرب تحت لوای Crusade به انواع ترندها - همچون تبلیغ مسیحیت، «مأموریت‌های متمدن‌ساز» و اشاعه ایدئولوژی‌های جدید از کمونیسم گرفته تا سرمایه‌داری - در کشورهای بیگانه به راه انداخته است بسی بیش از جهادهای صورت گرفته به دست مسلمانان است» (همان، ص ۳۱۴).

۹. نتیجه‌گیری

با توجه به عبارات و متون مختلفی که از فصل‌های مختلفی از قلب اسلام آوردیم روشن می‌شود که رویکرد حسین نصر در این کتاب بسیار رادیکال و متفاوت از دیگر آثار اوست. نصر در این نوشتار با توجه به ابعاد مختلف با زبانی روان و به‌روز به دفاعی صریح و آشکار از اسلام می‌پردازد. وی از آسیب‌شناسی دینی در مورد اسلام هم غفلت نمی‌کند. او هم بر اهل ظاهر که به ابعاد باطنی دین اساساً توجهی نمی‌کنند خرده می‌گیرد و هم باطن‌گرایی صرف را که تهی از شریعت باشد به دور از منطق اسلامی می‌داند.

در نهایت باید به این ضرورت اشاره کرد که باید در مواجهه با اندیشه‌های سید حسین نصر لازم است به دور از هرگونه افراط و تفریط و با دقت و حساسیت عمل کرد. نه می‌توان در مورد نصر غلو کرده، او را از همه ابعاد کامل دانست و بی‌مهابا و بدون توجه به نقاط ابهام در دستگاه فکری‌اش به ترویج اندیشه‌هایش پرداخت و نه آن‌که با برجسته کردن پرونده وی در زمان طاغوت از بحث‌های علمی ایشان که در جغرافیای فرهنگی دنیای اسلام در غرب و شرق اثرگذار و البته مهم است غفلت نمود. لازم است جایگاه حسین نصر را در جغرافیای معرفت دینی به دقت و درستی تعریف کرده، نقاط روشن و قوت را از یک سو و نقاط ضعف و ابهام را از سوی دیگر در نظر آورده، آن‌گاه به درستی انصاف به داوری بنشینیم.

نامشروع جنسی بسیار کم اتفاق می‌افتد. وانگهی در غرب هر چند رسماً چند همسری پذیرفته نیست روابط نامشروع جنسی بسیار فراوان است (همان، ص ۲۳۱).

همین‌طور در مورد مجازات‌هایی که در اسلام صورت می‌گیرد در مقایسه با آسیب‌های برخاسته از جرائمی که در خود آمریکا رخ می‌دهد می‌نویسد:

هر چند غربیان امروزه درباره ماهیت افراطی این مجازات‌ها در بعضی از کشورهای به اصطلاح بنیادگرا، جار و جنجال زیادی به راه انداخته‌اند، اما چندان اشاره‌ای به شمار ناچیز این مجازات‌ها در کل جهان اسلام نمی‌کنند. مهمتر آن که کمتر غربی‌ای حاضر به پذیرش این حقیقت است که شمار قربانیان و آسیب‌دیدگان جرائمی همچون دزدی و تجاوز در آمریکا بسی بیشتر از شمار کسانی است که در عربستان سعودی - که در برخورد با این امور، سختگیرانه رفتار می‌کند - به جرم دزدی یا زنا مجازات می‌شوند (همان، ص ۱۹۲).

نصر خوی ستیز غربی‌ها در مقایسه با اسلام و مسلمانان و همین‌طور نقش مسیحیت در این باره را مورد توجه قرار داده و می‌گوید:

همزمان با نگارش این کتاب، جمعی از [محققان] فیلیپینی سرگرم نوشتن کتابی هستند در این باره که چگونه مسیحیت در مقایسه با اسلام صلح طلب است، در حالی که به سادگی از یاد برده‌اند که آن‌گاه که اسپانیایی‌ها - بنا به وقایع نگاری‌های خودشان - به فیلیپین حمله کردند پس از چیرگی بر سلطنت اسلامی این کشور به مرکزیت مانیل، ده‌ها هزار مسلمان را به خاک و خون کشیدند و از آنهایی که زنده مانده بودند بر هر که دست می‌یافتند او را وامی‌داشتند تا به آیین کاتولیک درآید... وانگهی، غربیان گسترش اسلام را همراه با شمشیر می‌دانند در حالی که کمتر کسی در غرب هرگز سخن از رفتار وحشیانه‌ای به میان می‌آورد که برای مسیحی کردن اجباری اهالی اروپای شمالی و نابودی مذاهب کهن اروپایی به کار گرفته شد... اینک زمان آن فرا رسیده است که این وصف عجیب و غریب از اسلام را در غرب کنار بگذاریم، غربی‌هایی که خود جنگ‌هایی را در پنج قاره عالم بیشتر به نام مسیحیت به راه انداخت و حتی بی‌آن‌که ناوانی پس دهد همه گروه‌های قومی را تنها به این دلیل که مسیحی نبودند ریشه کن کرد... تا زمانی که غربیان، مسیحیان مؤمنی